

## تاریخ زیر سایه تفسیر

رحمان بودری: «تاریخ» را چگونه باید خواند؟ به‌مثابه متنی از پیش‌بینیان و احوال و آرای آنان که اکنون ما را شکل داده‌اند - کلیشه معروفی که نظام آموزشی ما بر مدار آن می‌چرخد - یا در مقام آن چه هم‌امروز، در این‌جا و اکنون، حضور دارد و تنها راه بازخوانی و تفسیر آن، نجات‌اش از آن «گذشته» دور، و تبدیل آن «ماضی بعید» به «مضارع مستقبل» است؟ «گذشته» ای که در ذهن اغلب ما تداعی‌کننده «تاریخ» است و به محض بر دهان آوردن واژه «تاریخ» چیزی جز «گذشته» به ذهن خطور نمی‌کند. در دست‌داشتن نقشه‌ای کلی از کار تاریخ‌نگار بدون درافتادن به جزئیات تحقیق و پژوهش مورد نظر همان چیزی است که در آثار متعدد و متنوع موجود از قلم می‌افتد. با چنین رویکردی است که می‌توان اثری تاریخی را خواند و تجزیه و تحلیل کرد. آخرین کتاب بابک احمدی با عنوان «رساله‌ی تاریخ؛ جستاری در هرمنیوتیک تاریخ» چند روزی است که منتشر شده و در نمایشگاه کتاب عرضه می‌شود. این کتاب که در سه فصل «تاریخ» را از منظری هرمنیوتیکی بررسی می‌کند، در جستجوی مفردی است برای نقد و تحلیل گرایش‌های موجود در تاریخ‌نگاری - که در این چندساله اخیر نیز در ایران نمونه‌های مختلفی از آن را شاهدیم - هر چند در هیچ‌جای کتاب عبارت یا نقل قولی از پژوهش‌های مشخص درباره تاریخ معاصر ایران به میان نمی‌آید. آنچه در پی می‌آید حاصل گفتگویی با بابک احمدی است که در فرصتی اندک به‌صورت کتبی انجام شد.



یک از آن تاویل‌های مختلف از خواست‌ها، نقشه‌ها و ایده‌های تاویل‌گر سردر نمی‌آوریم؟

فصل آخر کتاب شما به رابطه «تاریخ و روایت» اختصاص یافته و همچنان که اشاره کرده‌اید حتی در لغت نیز میان history و story رابطه‌ای در کار است. از همین‌روست که برای برخی تاریخ به مثابه «متن ادبی» است که عنصر «روایت» و «داستان» را نمی‌توان از آن جدا کرد. در نتیجه چندان تفاوتی نمی‌کند که پدران و نیاکان ما چه می‌کرده‌اند تا بتوانیم امروز خود را بر اساس دیروزمان تحلیل کنیم.

ما امروز خود را بر اساس داده‌های امروزی تحلیل می‌کنیم. اما این امروز نشان از زمان‌مندی یا تاریخ‌مندی انسان دارد. یعنی انسان امروزی چنین‌نمی‌بود اگر از مسیر تاریخ به امروز نمی‌رسید. شیوه‌ای که ما این گذشته را می‌شناسیم بر شیوه‌ای که امروز را درک می‌کنیم تأثیری قاطع و تعیین‌کننده دارد. لوکاچ در تاریخ و آگاهی طبقاتی گفته بود که سستی دیدگاه‌های بورژوازی دوران‌اش درباره تاریخ در این است که «امروز را به مثابه تاریخ» نمی‌شناسند و پیش نمی‌کشند. به گمان من جدا از صحت یا کذب داور و او درباره تاریخ‌نگاران دیگر اصل حرف او یعنی این پیش‌نهاده تاریخ‌باورانه‌اش درست است که باید اکنون یا زمان حاضر را چون لحظه‌ای از تاریخ دید، اما نه تاریخ به معنایی مطلق، تاریخی که یک‌بار و برای همیشه روایت شده باشد. تاریخ ابرروایتی خدشه‌ناپذیر و محتوم نیست. امروز به این دلیل تاریخی است که از راه برداشت‌های تاویلی و نسبی آدم‌ها به گذشته می‌پیوندد و در نتیجه از یک مسیر قطعی و ثابت به آن گذشته نمی‌رسد بل که از راه‌های متعدد یعنی تجربه‌های تاویلی مختلف، نقشه‌های گوناگون، معناسازی‌های فراوان و در بسیاری موارد متعارض به گذشته می‌پیوندد. اختلاف‌های اجتماعی موجود و اختلاف دیدگاه‌ها درباره جامعه موجود ساحتی یا بُعدی از واقعیتی هستند که ساحت دیگر آن اختلاف درک تاریخی است. به بیان دیگر ما گذشته را به امروز منتقل می‌کنیم و به قول گادامر موجب درهم‌شدن افق‌های تاریخی می‌شویم.

بنا به گفته هگل تاریخ «داستان پیشرفت آگاهی انسان از آزادی است». ملت‌هایی که فاقد این داستان‌اند، همچنان که شما به این تقسیم‌بندی اشاره کرده‌اید، از نظر وی «ملت‌های فاقد تاریخ» و دیگر جوامع در مقابل «ملت‌های دارای تاریخ» به‌شمار می‌آیند. آیا ما، ایرانی‌ها، به‌طور مشخص از آن «آگاهی تاریخی» بهره‌ای برده‌ایم؟ واضح است که در این‌جا دیگر صرفاً تاریخ به مفهوم «گذشته» و رویدادهای اقوام و ادوار پیشین نیست. این آگاهی تاریخی در کدام لحظه و دقیقه (moment) خود را نشان می‌دهد؟

من در رساله تاریخ از دیدگاه هگل بحث کرده‌ام اما وارد دو موضوع نشده‌ام: یکی انتقاد فلسفی به دیدگاه او در تقسیم‌بندی ملل تاریخی و ملل بدون تاریخ که به گمان‌ام نشان از بینش اروپامحور او دارد و دوم بحث از آگاهی تاریخی ایرانیان با توجه به آن تعریف مشهور هگل از تاریخ چون تکامل آگاهی از آزادی. این دو موضوع مهم‌اند و به همین

تاریخ‌نگاری عینی‌گرایانه ناب نه وجود دارد و نه ممکن است. بنا به دیدگاه‌های فلسفه علم جدید ما حتی در برابر پدیده‌های موجود پیش‌روی‌مان که امکانات زیادی برای بررسی علمی و فنی آنها داریم و در مورد چگونگی و چرایی وجودشان آسان‌تر می‌توانیم پژوهش کنیم و نظر بدهیم، امکان و توان راهیابی به روش و نتایج عینی‌گرایانه ناب را نداریم، چه برسد به رویدادهای تاریخی که به گذشته تعلق دارند، از دسترس ما دور هستند و فقط از طریق اسناد و با میانجی دیدگاه‌های دیگران (راویان، تاریخ‌نگاران) می‌توانیم با آنها روبه‌رو شویم. اما اینجا باید نکته مهمی را یادآوری کنم. درست است که ما هرگز رویداد گذشته را به‌طور عینی و کامل، چنان که به راستی روی داد نخواهیم‌شناخت و همواره از پس عدسی تاویل‌ها و روایت‌ها به آن توجه می‌کنیم اما تاویل‌های تاریخی بی‌فایده و یا به کلی ناصواب نیستند. تاویل‌های ما از تاریخ گذشته راهنمای درک ما از زمان حاضر (دورانی که در آن به سر می‌بریم) هستند. هر تاویل رابطه‌ی منطقی و بیش و کم سرراست به وضعیت کنونی‌مان و خواست‌مان برای تعیین مسیر رویدادها یعنی طرح‌اندازی آینده‌مان می‌یابد. در نتیجه می‌تواند سودمند یا ناسودمند باشد.

همان‌طور که هر ترجمه‌ای از این‌که هرگز به اصالت متن اصلی راه نمی‌یابد و برابر مطابق با اصل نخواهد شد اما می‌تواند به سهم خود به‌عنوان تاویلی، تجربه‌ای یا واقعیتی تازه مفید و موثر باشد. یا اجزای مختلف قطعه‌ای از باخ ممکن است هرگز به خود آن اثر راه نیابند اما می‌توانند به نوبه خود زیبا باشند و چه بسا ما از تاویل خاصی که مثلاً گلن گولد اجرا کرده بیش از دیگر اجراها لذت ببریم و بر اساس آن به‌دآوری اثر باخ بنشینیم.

در ادامه سوال قبلی، اگر با رجوع به سنت نظری هرمنیوتیک و به‌کارگیری متدها و روش‌های آن در جست‌وجوی «رویدادهای تاریخی در دنیای واقعی» به مثابه «تفاهات عینی» آیا در شبکه تودرتویی از تفسیر و تاویل گرفتار نمی‌شویم؟

مادر شبکه تاویل‌ها گرفتار می‌شویم، اما سرخ‌هایی هم برای باز کردن کلاف داریم. ما به داور و میان اظهارنظرهای تاریخی (در واقع تاویل‌های مختلف) می‌نشینیم. بنا به دیدگاه‌های خودمان (بیش‌فهم‌ها، بصیرت‌نظری، دانایی عملی، خواست‌ها و نقشه‌های خودمان یعنی اهداف پراپتیک‌مان) تاویلی را می‌پسندیم و آن را صواب و درست معرفی می‌کنیم. من در کتاب رساله تاریخ مثال رویدادهای شب ۸ نوامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد را آورده‌ام. من و شما بنا به دیدگاه‌های مان و تمام آن مواردی که زندگی اجتماعی را برای ما با معنا کرده‌اند میان تاویل‌های مختلف و متضاد از آن رویداد یکی را بر بقیه ترجیح می‌دهیم و آن رویدادها را یا کودتایی علیه دولت مستقر و قانونی روسیه یا انقلاب توده‌های ستم‌دیده می‌خوانیم. آیا در همین ایران خودمان با ده‌ها تاویل تاریخی مختلف از رویدادهای مشهور به جنبش ملی کردن نفت و ایام حکومت ملی زنده‌یاد دکتر مصدق روبه‌رو نیستیم و با دقت به هر

کتاب شما در صدد بررسی مفهوم تاریخ چه تاریخ فی‌نفسه و چه در مقام مضافی که مضاف‌البه‌های مختلفی را - همچون هنر، ادبیات، فلسفه و... - به خود می‌گیرد، است. از این‌منظر تاریخ را به دو معنا در نظر گرفته و در فصل اول گزارشی از هر یک از آنها ارائه کرده‌اید. آیا می‌توان میان این دو معنا - یکی تاریخ به مثابه «گذشته» و آنچه از منظر اکنون «دیگر وجود ندارد» و دیگری شرح، تحلیل و توضیح رویدادهای تاریخی یا به بیان بهتر «تاویل» آنها - رابطه و نسبتی برقرار کرد؟ به عبارت دیگر ما همواره تاریخ یا همان گذشته را در لابه‌لای تفسیر و تاویل‌ها جست‌وجو می‌کنیم. از خلال همین تفاسیر نیست که به آن «وقایع و رویدادها» می‌رسیم؟

بله همواره امکان ایجاد رابطه موردنظر شما میان رویداد تاریخی و شرح آن وجود دارد. در واقع فلسفه تاریخ در سده هجدهم از اندیشیدن به امکانات چنین رابطه‌ای زاده شد. از آنجا که اشکال تاریخ‌نگاری بسیار متنوع است و انسان‌ها تاویل‌ها یا تعبیرهای مختلف و گاه بی‌شمار از رویدادهای تاریخی دارند که گاه با هم معارض هستند، رابطه مورد نظر شما هم به شکل‌های گوناگون ایجاد می‌شود. اگر بپذیریم که شناخت همواره شکل تجربه‌ای تاویلی دارد هرگونه شناخت‌رویدادی تاریخی راهگشای افق یا قلمروی معنایی خاصی برای تاویل‌گر خواهد بود. ما رویداد تاریخی را با اسنادی که از گذشته باقی

مانده‌اند و در بیشتر موارد داده‌هایی ناقص‌اند و تمامیت رویداد را ارائه نمی‌کنند، بررسی و تاویل می‌کنیم. آن اسناد معمولاً از دیدگاه خاصی تهیه یا نوشته‌شده‌اند، استوار به پیش‌فهم‌های معینی هستند و به قول نیچه رابطه‌ای با تمایلات و خواست قدرت ارائه‌کننده یا پدیدآورنده خود دارند. گزینش اسناد هم خود عملی تاویلی است. ارزش‌گذاری‌های مختلف در تمام مراحل شکل می‌گیرند و ما را از آرمان بیان عینی‌گرا یا دسترسی به واقعیت ناب تاریخی دور می‌کنند. شما نکته اصلی را خوب بیان کرده‌اید. ما از خلال تفسیرها به رویداد شکل می‌دهیم. آن را بیان می‌کنیم یا حتماً باید بگوییم آن را می‌سازیم و در نتیجه نمی‌توانیم ادعا کنیم که به‌معنایی پدیدارشناسانه به «خود رویداد» راه می‌یابیم.

تاریخ‌نگاری بی‌طرفانه و بری از هرگونه موضع دروغی ایدئولوژیک است که ما را به پوزیتویسمی خام و رجوع به اصل وقایع رهنمون می‌شود. تا چه حد با این گفته موافقت می‌کنید؟ اساساً آیا تاریخ‌نگاری عینی‌گرایانه اولاً وجود دارد و ثانیاً ممکن است؟ یا اینکه تاریخ‌نگار ضرورتاً و لاجرم از منظر خود - همچون آثار یک هابسبام که به فارسی هم ترجمه شده - و با جانب‌گیری و موضع‌گیری به شرح و تفصیل وقایع می‌پردازد؟ در واقع نکته مورد بحث این‌جاست که آیا آن «واقعیت ناب و بی‌خدشه تاریخی در گذشته‌های دور دست» که شما از آن به «عینیت رویدادها» تعبیر می‌کنید، وجود دارد یا نه؟

